



نقد و بررسی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای جامعه‌شناسی و ادبیات بررسی موردی کتاب «اجتماعیات در ادبیات» نوشته‌ی علی محمد سجادی

مجید هوشنگی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۲۶

چکیده

مجموعه کتاب‌هایی که در دهه‌های اخیر در حوزه اجتماعیات در ادبیات تألیف و چاپ شده، می‌تواند بر گرایش پژوهشگران هر دو حوزه ادبیات و جامعه‌شناسی بر پژوهش‌های میان رشته‌ای دلالت داشته و آن را مرکزیتی بر نگرش‌های نو و پیشرو دانست. لذا مخاطب در مواجهه با این آثار، مترصد مشاهده و کشف روش‌ها، نظریات و داده‌های به روز و پیش‌تاز است که به نتایجی دیگرگونه در حوزه ادبیات و جامعه‌شناسی ختم شود. در این میان، کتاب *اجتماعیات در ادبیات* اثر علی محمد سجادی به عنوان یکی از پژوهش‌های دوره‌ی میانی در این حوزه، بیش از آنکه متأثر از مبانی تحلیلی و روشمندی باشد، در موقعیت استیلای مؤلف بر متن، محل ارجاع برخی پژوهش‌های دانشگاهی شده است. این مقاله سعی دارد با روشی توصیفی تحلیل، مبانی فصل‌بندی، زیر عنوان‌ها، روش منطقی در ارائه محتوا و ساختار منطقی در تدوین اثر را مورد بررسی قرار دهد. نتایج حاصل از این بررسی خواهد گفت که این اثر، به واسطه‌ی نگاه سنتی به موضوعی نو و فقدان بهره‌مندی از نظریه‌ی معیار و بالتبع روش تحقیق علمی در جمع‌آوری، دسته‌بندی و نتیجه‌گیری از داده‌ها، اساساً نمی‌تواند محل اعتبار در این‌گونه پژوهش‌ها بوده و بیش از هر چیز به یک متن تعلیمی با رویکردی اسنادی مبدل شده است.

کلیدواژه: جامعه‌شناسی ادبیات، مبانی نظری، اجتماعیات در ادبیات، علی محمد سجادی.

مقدمه

مباحث بین رشته‌ای با محوریت ادبیات، با شکل‌گیری انواع روش‌های نقد نو گسترش یافت و آثار بسیاری با این نگاه نگاشته شد. در این میان، برخی نگاه‌ها به سمت تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از کلیت ادبیات و آثار ادبی معطوف شد و گفتگوهای نوینی از خلال پژوهش‌های ادبی با رویکرد اجتماعی مطرح گردید. از مهم‌ترین این نگاه‌ها، جامعه‌شناسی ادبیات و جامعه‌شناسی در ادبیات است که یکی بر مطالعات کمی و آماری متکی است و دومی بر مدار اصول محتوایی سیر خواهد کرد. اما آنچه مورد توجه پژوهشگران ادبی است، قطعاً مباحثی چون تیراژ آثار، نقش ناشران، مانایی نویسنده، حق کپی‌رایت و اساساً موضوعات مورد بحث در جامعه‌شناسی ادبیات نخواهد بود؛ بلکه نگاه‌ها به سمت مطالعه‌ی متون ادبی و در گام بعد موقعیت و تأثیر آن در شناخت، سیر تحول و درک گفتمان حاکم بر حوزه و بازه‌ی زمانی مؤثر متن خواهد بود. این بخش از رابطه‌ی جامعه‌شناسی و ادبیات، به حوزه‌ی شناخت مؤلف و تجربیات زیسته او نیز بازگشته و ادبیات را به مثابه بازتاب‌دهنده‌ی حقایق پیرامون شناخته و خالق اثر ادبی و هنرمند را بیان‌کننده‌ی حقایق اجتماعی و تاریخی می‌دانند (رک. ولک، ۱۳۸۲: ۱۰۰). اما جستجوی اجتماعیات در ادبیات به‌ویژه در بستر

زمانی مشخص و با رویکردهای شفاف و زاویه دید تعریف شده از مباحثی است که در قالب نگاه کلان و افقی فراگیر در پژوهش‌های ادبی مشاهده می‌شود.

با توجه به مباحث طرح شده، کتاب اجتماعیات در ادبیات تلاشی است که قصد داشته تا مبانی اجتماعیات را با توجه به رویکرد اخیر، در بستر ادبیات از ابتدا تا دوره مغول بررسی کند. این اثر برای نخستین بار در سال ۱۳۸۷ توسط نشر دانشگاهی، در قطع وزیری و در ۱۴۱ صفحه منتشر شد. سجادی در کارنامه‌ی خود، آثاری چون «صوفیان! الصلای پنهانی» مجموعه مقالاتی در خصوص شمس و مولانا، «انگشت ششم» مشتمل بر ۲۹ مقاله و خطابه، در حوزه ادبیات فارسی، «خرقه و خرقه پوشی» نوشتاری در خصوص انواع خرقه و آداب آن و گردآوری مجموعه مقالات احمد مهدوی دامغانی تحت عنوان «در برف پیری» داشته است. وی با تألیف کتاب «اجتماعیات در ادبیات» در اوج بلوغ فعالیت‌های رسمی خود به عنوان هیأت علمی دانشگاه، به حوزه‌های وارد شده است که نشانه و دلالتی بر بسترسازی مطالعاتی و پیشینه‌ی پژوهشی آن وجود نداشته و همین امر نوع مواجهه‌ی مخاطب با متن را مشخصاً ریل گذاری می‌کند. این کتاب که از پنج محور، سرآغاز، حاکمان (در ۱۷ بخش)، مردم (در ۴ بخش)، مباحث متفرقه (در ۵ بخش) تشکیل شده است، به خوبی می‌تواند به عنوان پژوهشی سنتی با رویکردی منسوخ در حوزه‌ی ادبیات و جامعه‌شناسی طرح و نقد شود. پیش‌تر، هدف این مقاله بر آن بود که میان چند کتاب در حوزه‌ی اجتماعیات در ادبیات، نوعی بررسی مقایسه‌ای صورت دهد، اما با توجه به وسعت دامنه‌ی بررسی در هر کدام از این آثار، هر یک به صورت مستقل بررسی و معرفی خواهند شد. لذا این پژوهش بر آن است که در نقد مبانی و رویکرد کتاب/اجتماعیات در ادبیات نوشته‌ی علی محمد سجادی به تحلیل اشکالات مبنایی و آسیب‌شناسی این دست پژوهش‌ها بپردازد.

۲. مبانی از زاویه دید مؤلف

همواره بندهای آغازین ورود به متن در آثار روایی و برخی متون علمی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، چیزی که بلاغیون آن را حُسن مطلع خوانده (رک. سجادی، ۱۳۸۰: ۷۳۴) و از ظرفیت‌های ارزش‌گذاری متن شناخته می‌شود. همین امر، بعدها مدخلی در نقد روایت شد و متعاقباً در قالب چکیده و سرآغاز به پژوهش‌ها وارد شد. لذا رسالت بخش‌هایی چون «سرآغاز»، سخن نویسنده، مقدمه و... علاوه بر ایجاد فضایی مناسب جهت واگوپه‌های نگارنده، حرف‌های خودمانی، بیان مخاطرات و سختی‌های کار و ارائه‌ی فضایی کلی از بحث و تقدیر و تشکر و... نوعی معنای ثانوی و دلالت‌های ضمنی را پیش روی مخاطب قرار می‌دهد و لایه‌های معنایی نهفته‌ای را بر مخاطب خاص خواهد گشود. این بخش‌ها که به صورت یک رسم و روش از دیرباز در ادبیات حضور جدی دارد، گاه زاویه دید و آهنگ مواجهه مخاطب با اثر را به شدت تحت الشعاع خود قرار خواهد داد و برخی منتقدین مبانی قضاوت خود را از متن، با توجه به نشانه‌ها و دلالت‌های موجود در بخش کلام مؤلف و سرآغازها بنیان می‌نهند. این نشانه‌های معنادار، در بحث سرآغاز کتاب/اجتماعیات در ادبیات به شدت برجسته است و تا حدودی تکلیف مخاطب را در مواجهه با وجه علمی اثر روشن خواهد کرد. سجادی در سرآغاز کتاب به روش پژوهشگران کلاسیک، نثری فنی را برگزیده است که تلفیقی از نوشتار مرصع با گزاره‌های ادبی و استشهاد به آیات و روایات و امثله‌ی عربی است. این بخش را می‌توان به سه قسمت متفاوت تقسیم کرد که هر کدام برای خود دارای نظام گفتمانی متفاوتی است.

در بخش نخست نگارنده از آثار متفاوتی در ادب فارسی، نشانه‌هایی را متذکر شده که در نگاه نخست کاملاً بی-ارتباط می‌نماید؛ اما با عبور از پاراگراف‌ها، مشاهده می‌شود که مسأله‌ای با مبانی ذوقی در تقابل حقیقت و واقعیت طرح گردیده که مبتنی بر واقع‌نمایی خشونت و جبر حاکمیت و طبقه‌ی برتر و توجیهی بر بی‌رحمی‌های حاکم بر روابط انسانی است که گویی دغدغه‌ی اساسی مؤلف را در بر دارد. این گزاره‌های پنج‌گانه در توضیحی ناتمام و ذوقی، با چستی «حقیقت» و «واقعیت» پیوند یافته است. نویسنده بر این باور است که «آنچه را که باید باشد حقیقت می‌نامیم و آنچه را که هست واقعیت می‌خوانیم» (سجادی، ۱۳۸۷: ۲) و بر این تعریف سنتی، مبانی تفسیر پنج گزاره را بنا

می‌گذارد؛ بی آنکه با توجه به بافت و موضوعیت کتاب، تعبیر پژوهش را بر یکی از مبانی مهم جامعه‌شناسانه از حقیقت و واقعیت در نگاه تحلیلگرانی چون فوکو^۱ و رورتی^۲ و... مبتنی نماید. لذا مشاهده خواهد شد که این مواجهه سطحی با مبانی، به اصل معرفت در شناخت و تبیین گزاره‌های متنی خواهد رسید. به عنوان نمونه، نویسنده در پاره‌ای از متن تاریخ بلعمی که کاملاً در بافت و کاربست اساطیری موضوعیت و موجودیت می‌یابد، این‌گونه تفسیر می‌کند: «خدا خطاب به آدم و حوا: - چرا میوه‌ای را که منع کرده بودن خوردید؟ - آدم پاسخ داد: حوا به من خورانیید! - چرا به او خورانییدی؟ - مار به من فرمان داد! - چرا به او فرمان دادی؟ - ابلیس مرا بدین کار گمارد! خدای گفت: ملعون و مطرود باش» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۷). نویسنده این بخش از گفتگوی میان خدا/شیطان/بنده را که ساختار و ریشه‌ی اساطیری و اشرافی دارد، در تعبیری چون بحران شانه خالی کردن از مسؤولیت و وراثتی بودن این حس فردگرایی از حضرت آدم تعریف کرده و سپس از آن به عدم همکاری و روحیه‌ی همبستگی در این مرز و بوم استناد می‌کند (سجادی، ۱۳۸۷: ۴) که نه در بافت، دلالتی بر امر اجتماعی و فرایندهای جمعی دارد و نه در مقام استناد و استدلال نتایج موضوعی صحیح علمی و منطقی از آن مستفاد خواهد شد. بر همین سیاق دیگر شواهد و توضیحات و استنتاجات آن که به شیوه‌ی لف و نشر مستقیم آورده شده است در این قیاس جای‌گذاری خواهد شد.

اما در بخش میانی سرآغاز، نویسنده بر آن است که با تبیین امور بدیهی چون ارتباط میل به قدرت و استیلا در حاکمان و اشاره به اولویت داشتن مسند و قدرت در بین سلاطین و همچنین رویارویی آن با قطب عوام و اشاره به ظلم‌پذیری آنان و ارائه‌ی تعریف ناقصی از قطب بینابین در میان حاکم و رعیت، مقدمات نظری بحث خود را آماده کند که این امر از دو منظر قابل توجه خواهد بود؛ نخست اینکه پی‌ریزی بحث بر بدیهیات و امور مقبول بالأخص در حوزه‌ی مطالعات اجتماعی و فلسفی ابدأ شائبه علمی نداشته و مبانی پژوهش می‌بایست بر امور مستدل و اثبات شده و مبتنی بر ادعای تحلیلی استقرار یابد؛ زیرا در مطالعات اجتماعی پژوهشگر در مواجهه و مطالعه‌ی پدیده‌ها نیازمند مفاهیم و نظریه‌هاست (بلیکی، ۱۳۹۲: ۱۶۳). این مفاهیم و نظریه‌ها یا قائم به مؤلف است یا دیگری. لذا در این دست مطالعات، مبانی بدیهی از روش اسنادی حذف خواهد شد.

اما در بخش سوم سرآغاز، نکته‌ی بسیار برجسته‌ای که تکلیف مخاطب را نسبت به متن مشخص می‌کند، استناد نویسنده به عبارتی از تاریخ بلعمی^۳ است که در آن جریر طبری بنای خود را از آنچه در کتاب آورده، بر راویان و علم اخبار می‌گذارد و خود را از هر گونه خلاف‌آمد استدلال نظر و حجت عقول مبرا می‌دارد. اینجاست که تکلیف در برابر مبانی اجتماعیات مطروحه در کتاب مشخص شده و فی‌الواقع، مخاطب خود را با مجموعه‌ای از اخبار و اقوال حاکمان و سلاطین مواجه خواهد دید که اثر را بیش از هر چیز به یک دسته‌بندی موضوعی در حوزه‌ی تاریخ نزدیک می‌کند. جدا از اینکه مسأله‌ی مهم اینجاست که بر اساس چه مبانی و اصولی اثری که در سال ۵۱۳۸۷ ه.ش نگاشته شده از روش اسنادی تاریخ طبری باید تبعیت کند؟! می‌توان ناآگاهی مؤلف را در مبانی و اصول ممیزه‌ی علوم انسانی - میان تاریخ، علوم اجتماعی و ادبیات- به وضوح دریافت؛ و درهم آمیختگی و فقدان انسجام موضوعات و مطالب را بر مبنای همین عدم شناخت از محورهای اصلی هر دانشی دانست. لذا این نبود شناخت از فلسفه‌ی هر دانشی و روش آن، او را به این امر که «محقق نفیاً و اثباتاً خود را از رد و قبول مسائل مطرح شده مبرا می‌داند» (سجادی، ۱۳۸۷: ۸) واداشته و با روشی کاملاً سنتی و منسوخ در تاریخ‌نگاری به طرح مسأله‌ای با ادعای رویکرد اجتماعی در بستر ادبیات سوق خواهد داد. سجادی در برابر اشکال مهم مخاطبان در عدم ارائه‌ی تحلیل و نتایج آماری از داده‌ها در سراسر متن، بیان می‌دارد که «به تحلیل و توجیه و نقد نیز نپرداخته‌ام. تحلیل را به عهده‌ی خواننده و انهاده‌ام تا با توجه به شرایط زمان و مکان، هر پدیده را مورد دقت قرار دهد، سلسله‌ی عوامل را بجوید و با تأمل و تدبر از هر یک به تناسب بهره برگیرد» (همان). این نوع نگاه که بیشتر یادآور گزاره‌های بیهقی در تاریخ مسعودی و رویکرد تقیه‌محورانه‌ی او در گذار از خشم حاکمیت است، از اساس با تعریف‌های اولیه و حتی نخستین در رسالت تحلیل‌های جامعه‌شناسانه فاصله دارد؛ تعریفی که مبتنی بر شناسایی پدیده‌های اجتماعی و کشف علل و آثار و نتایج آن به‌ویژه در مباحث نظری و کاربست تحقیقات در جهت

رفع دشواری‌های زندگی اجتماعی انسان به‌طور عملی در رویکرد کاربردی این علم است (رک. وثوقی و نیک خلق، ۱۳۷۷: ۳۲ و ۳۳). لذا فقدان تحلیل و اراده‌ی نتایج از داده‌ها که به عنوان نقطه‌ی تاریک در پژوهش‌هایی ازین دستی تلقی می‌شود، به عنوان سند راهبردی از سوی پژوهشگر طرح شده و تا حدودی بر این ادعا که « به تحلیل و توجیه و نقد نیز نپرداخته‌ام» (سجادی، ۱۳۸۷: ۸) مفتخر است.

این مسأله شاید از آنجا نشأت می‌گیرد که پژوهشگر به حوزه‌های وارد شده است که به مبانی و اصول اولیه‌ی آن در افق کلان بحث باور ندارد. از آنجا که تحلیل جامعه‌شناسانه ادبیات را می‌توان زیر مجموعه‌ی فرآیند نقد دانست و تعامل دوسویه‌ی ادیبان و جامعه مقوله‌ای است که در نقد جامعه شناختی ادبیات به آن پرداخته می‌شود، (سگری حسنکلو، ۱۳۸۷: ۴۴) در آن هنگام که نویسنده مدعی پژوهشی اصیل در حوزه‌ی اجتماعیات در ادب فارسی است، می‌بایست از اساس به مبانی اولیه و پیش‌فرض‌های آن باورمند بوده و به صورت روال منطقی از کل به جزء حرکت کند؛ اما سجادی در بخش مهم و تعیین‌کننده‌ای از سرآغاز و در منتهی‌الیه بحث، تیر خلاصی بر تمامی مبانی محتمل تحقیق زده و آن را در خلأ بی‌هویتی رها می‌کند. او مدعی است که « نقد را هم محلی از اعراب نمی‌بینم تا بخواهم سره را از ناسره بازشناسم. این کار نه شدنی است و نه سودمند» (سجادی، ۱۳۸۷: ۸). سوای اینکه محقق تعریفی کاملاً کلاسیک و منسوخ از نقد ارائه داده و آن را بیش از آنکه دانشی در «تعریف، طبقه‌بندی، تحلیل، تفسیر، و ارزش‌گذاری آثار ادبی» (آبرامز، ۱۳۸۷: ۸۱) بداند، مبانی آن را صرفاً معیاری برای ارزش‌گذاری تلقی کرده که خود محل بحث و نقد خواهد بود؛ زیرا با توجه به تعریف و اهداف نقد ادبی، که برخی آن را فعالیت‌هایی شامل وصف، تبیین، دسته‌بندی، بررسی زمینه‌های پیدایش، تفسیر و یا تحلیل می‌دانند، شرط لازم آن تمرکز بر اصل ارزیابی است که جزء ذاتی نقد است، آن‌چنان که اگر قطعه‌ای از سخن فاقد ارزیابی صریح یا ضمنی باشد، شایسته آن نیست که نقد خواننده شود (رک. کارول، ۱۳۹۳: ۵۱-۵۰) اما این ارزش‌گذاری باید بر مبنای گرانیکه و بخش‌هایی باشد که بر آثار برجسته و شاهکارهای ادبی مبتنی است. یعنی نظام ارزش‌گذاری در سنج‌های با دیگر آثار برجسته و در حیطه‌ی مسائل و مقولات ادبی موضوعیت می‌یابد. اما سجادی در توضیحی که برای همین بخش ارائه می‌دهد، مقصود خود از ارزیابی و نقد به شیوه‌ی کلاسیک را هم مغلوط و مشتبه عنوان کرده و آن را در حیطه‌ی ورود به تابوها و پابدها و نیابدهای دینی و امور لایتغیر تفسیر می‌نماید (سجادی، ۱۳۸۷: ۸). این امر حتی موضع او را در فهم سنتی از نقد هم دچار چالش جدی کرده و زیر سؤال می‌برد.

در پایان این قسمت، او که در بخش‌بندی کلان تحقیق خود، پدیده‌های اجتماعی را از دو بعد اساسی «حکومت» و «رعیت» مورد بررسی قرار داده، بدون مبنایی محققانه و با رویکردی برخاسته از ادبیات عوام، هر دو را «سر و ته یک کرباس و خواه ناخواه وابسته به یکدیگر» (همان، ۷) خطاب کرده و صرفاً خاستگاه و هدف آن دو طیف را متفاوت می‌داند. در صورتی که در ابتدایی‌ترین پژوهش‌ها در حوزه‌ی جامعه‌شناسی، این دو سویه‌ی کاملاً متفاوت، مستقل و با اهداف، انگیزه‌ها و رویکردهای متفاوت طرح و بررسی شده است. این مباحث که در بخش‌بندی نویسنده، از منظر مشترکات و مفترقات اهمیت می‌یابد، هر چه به پایان نزدیک‌تر می‌شود، بروز اشکال جهت‌دار و کلان خود را از همین نگاه ابتدایی ناقص و به دور از مبانی نظری گرفته و با همین تزلزل بنیادین، روندی کشکولی به خود می‌گیرد؛ تا جایی که نویسنده برای توجیه آن پاره گزاره‌های سرگردان، می‌گوید: « برخی نکات عبرت آموز و یا شگفت‌انگیز نیز در لا بلای متون دریافته‌ام که خواننده صاحب‌نظر می‌تواند بدان‌ها به عین عنایت و تأمل بنگرد و باور کند که هیچ نوشته‌ای نیست که به خواندنش نیرزد» (همان، ۹) و اینجاست که عدم تناسب در موضوع، روش و گزاره‌ها هرچه بیشتر نمود می‌یابد.

۳. بدنه‌ی پژوهش

۳-۱. نظام تقسیم کلان

اما در بخش اصلی تحقیق و ورود به سرفصل‌های بیان شده، انعکاس یک گزاره از پژوهشگر که در سرآغاز بدان اشاره شد، بسیار جالب توجه است؛ سجادی در مقدمه اثر خود می‌گوید: «از توجیه یعنی مطالب را به «روزکردن» و «حقیقت» را فدای «واقعیت» ساختن و خوشامدها و بد آینده‌ها را وقتی نهادن سخت پرهیز کرده‌ام» (همان: ۸) این عبارت که بنا به تعریف خود او از حقیقت، مشمول امر بایدها و آمال و نظام ارزش‌هاست، بیش از آنکه در جهت تحلیل جامعه‌شناسانه‌ی متن مورد پذیرش قرار گیرد، در مقام ضد نقد حرکت خواهد کرد؛ زیرا اساس تحلیل‌های جامعه‌شناسانه بر امر واقع شکل می‌گیرد؛ امر واقعی که گاه با امر اجتماعی مترادف شمرده شده و آن «شامل هر وضع، رابطه، رویداد یا واقعیتی خواهد بود که به هر صورت جنبه‌ای از حیات اجتماعی را متجلی می‌سازد. امور اجتماعی پدیده‌های واقعی هستند» (بیرو، ۱۳۶۷: ۳۵۶). باید توجه داشت که واقعیت در تحلیل‌های جامعه‌شناسی امری مجزا از اراده، انتظار و آرزوی مردم است و بر آنچه محقق و جاری است حکم می‌کند. پس مبانی بحث‌های جامعه‌شناسی بر امر واقع، چه در سطح کلان و چه خرد، بنا شده است و همین امر، تمامی واقعیت‌های دیگر را در برابر واقعیت‌های روزمره، محصوراتی در درون واقعیت برتر که با معانی محدود و شیوه‌های تجربه مشخص شده‌اند، معرفی می‌کند. (رک. برگر و لاکمن، ۱۳۷۵: ۲۵)؛ لذا استناد بر همین امر اولیه که بر آن اجماع کلی است، مبانی نظری سجادی را با قاطعیت هر چه تمام‌تر رد کرده و از اساس بی اعتبار می‌کند. اساساً رسالت چهارچوب نظری نیز در مطالعات اجتماعی بر همین امر واقع مبتنی است و در این حوزه راه شناخت علل و عوامل بر امر واقع استوار است. (رک. ساروخانی، ۱۳۷۵: ۵۳). اینجاست که عدم شناخت از مبانی اولیه‌ی یک علم و ورود خودبسند و بدون ارجاع به پیش‌متن‌ها و داده‌های پژوهشی باعث می‌شود که پژوهشگر در خلط بحث میان ادب تعلیمی و تاریخ، با دانش جامعه‌شناسی، به فصل‌بندی‌هایی مبادرت کند که از اساس با هر پژوهشی در این حوزه بیگانه است؛ او در ابتدا دست به تفکیک حاکمان به دو گروه «دین محور» و «خود محور» زده و در توضیح و تبیین آن به آوردن مثال‌هایی از متون تاریخی و ادبی مبادرت می‌کند که وجاهتی در تحلیل جامعه‌شناسانه ندارند. لذا نتیجه‌ی بحث فصولی در صحبت از اینکه حاکمانی چون خلفای راشدین زهد محور بوده‌اند و زندگی فقیرانه‌ای داشته‌اند و پیامبر در تمام عمر، قناعت پیشه بود (سجادی، ۱۳۸۷: ۱۱) و با مردم در منزل ملاقات می‌کردند، یک دست لباس بیشتر نداشتند (همان: ۱۲) و نان از دسترنج خویش می‌خوردند (همان: ۱۳) و... و قرار دادن این تعابیر حکمت آموز در تقابل با بحث خلافت بعد از پیامبر و اختلاف شیعه و سنی (همان: ۱۴) و اشاراتی در خصوص حاکمان دین فروشی که زمین و مایملک قلمرو خود را از آن خدا و سپس مال خود دانسته (همان: ۱۵) و در زمین فساد می‌کنند (همان: ۱۶) و جور خود را قضای محتوم الهی برمی‌شمارند (همان: ۱۷) و...؛ بحث‌هایی که بیشتر برخاسته از شاکله‌ی فکر تعلیمی و ادبیات پند و اندرز است و به هیچ روی قابلیت طرح درمباحث مورد ادعا را ندارد. چه اینکه همین سرفصل‌ها به سرعت با موضوعاتی چون حکومت و تعصب، داوری، اسراف، مال اندوزی، شکنجبه و... و در نقطه‌ی مقابل مردم و ترک دنیا، آینده نگری، میهمان و... ترکیب شده و مجموعه‌ای از داده‌های اخلاقی از خود بجای گذاشته است.

۲-۳. مبانی نظری

نخستین گامی که یک پژوهشگر در علوم انسانی به صورت عام و علوم اجتماعی به طور خاص بدان متمرکز و متوجه است، بهره‌مندی از چهارچوب نظری^{□□} در پژوهش است؛ به گونه‌ای که چهارچوب نظری را می‌توان محور و ستون پژوهش در مطالعات اجتماعی دانست. اهمیت این مسأله آنجاست که در راستای پژوهش‌های معطوف به علوم اجتماعی، الگویی لازم است تا بر محور آن روابط بین عوامل و کنش‌ها و مسأله‌های اجتماعی تشخیص داده شود و منطلق تحلیل متن معین و تعریف شود. به عبارتی «عینکی برای نگرستن و تفسیر کردن حوادث در جهان اجتماعی» (ترنر، ۱۳۷۸: ۵۱). این امر در دانش اجتماعی، به شناسایی متغیرها، تبیین چگونگی روابط بین داده‌ها، تعریف حدود مثبت و منفی این روابط منجر خواهد شد و در نهایت، در نوع پژوهش عملی یا روش اقدام پژوهی، به ایجاد راهکارهای

حل بحران و تغییر مسأله دست خواهد یافت. لذا می‌توان چهاچوب نظری و مبانی پژوهش را در علوم اجتماعی در چپه و زاویه‌ی دید پژوهشگر به مسائل اجتماعی دانست که آگاهانه و هدفمند و یا ناگزیر، پژوهشگر را در مسیر شناسایی از سوژه قرار می‌دهد و تعریف محقق را از مسائل مهم اجتماعی شکل می‌دهد. از این روی، حتی اگر پژوهشگر در حوزه‌ی مطالعات اجتماعی مستقیماً در خصوص مبانی نظری سخن نگفته باشد، باز هم می‌بایست این چهارچوب در پس زمینه‌ی بحث حضور جدی داشته باشد و ممکن است که در مراحل متفاوتی از تحقیق و یا در روش‌شناسی بازنمون یابد. از سوی دیگر، از مهم‌ترین مسائل که در کنار مبانی نظری، پژوهش را ساختار علمی می‌بخشد تمرکز بر روش پژوهش است که آن به چارچوب کلان تحقیق پرداخته و در مسیر گردآوری اطلاعات و داده‌ها، بخش‌بندی و دسته‌بندی، تحلیل و بررسی نهایی و اراده‌ی نتایج می‌باشد. در واقع، روش، مجموعه ابزار و فنونی که آدمی را از مجهولات به معلومات راهبری می‌کنند (هالت، ۱۳۷۹: ۵) به نقل از فولادی، ۱۳۹۳: ۳۰). پس در حقیقت روش تحقیق همان شیوه‌ی صحیح و درست پیش‌برد پژوهش است که از مبانی اصلی در تحقیق خواهد بود. لذا در مجموع می‌توان گفت که علاوه بر آنکه «هیچ پژوهشی بدون نظریه کارساز نیست» (آلبرو، ۱۳۷۸: ۵۶) مطالعات در حیطه‌ی اجتماعیات، بدون مبانی نظری و روش، از اعتبار لازم برخوردار نخواهد بود. با توجه به آنچه که در بخش سرآغاز نیز بدان اشاره شد، کتاب اجتماعیات در ادبیات فاقد هر گونه نظام نظری است؛ چه از نوع منسجم و چه غیر منسجم. سجادی با نفی نقد و نظریه‌های نوظهور، عملاً معتقد است که سنت پژوهشی گذشتگان و زاویه‌ی دید قائم به خود او در دسته بندی، تعریف و توضیح و در نهایت نتیجه‌گیری عادلانه‌ترین شیوه در نقد جامعه‌شناسانه‌ی اثر است و هر گونه رویکرد دیگر را یا توجیه و تحمیل می‌داند و یا آن را در حوزه‌ی پیش‌داوری و قضاوت تعبیر می‌کند (رک. سجادی، ۱۳۸۷: ۸-۱۰). این نگاه که نوعی استقلال‌طلبی در برابر جریان علم می‌تواند قلمداد شود، از عدم اعتماد و آگاهی به نهضت‌های نقد معاصر نشأت گرفته و خلأ مبانی نظری در این متن، نشانه‌ای از رکود و بازگشت به گذشته را در تحلیل ادبیات با خود به همراه خواهد آورد.

۳-۳. کیفیت داده‌ها و روش پژوهش

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، مبانی نظری بر دو چیز تأثیر مستقیم دارد: نخست روش‌شناسی و دیگری سوژه و موضوع. در اصل روش‌شناسی را «می‌توان منطق کار پژوهش تعریف کرد که در برگیرنده تکنیک‌ها، شیوه‌های نمونه‌گیری، نوع مواجهه و تعامل با داده‌ها و تحلیل آن‌ها با توجه به پارادایم مورد نظر پژوهشگر است. روش‌شناسی در جامعه‌شناسی عموماً منتهی به گمانه‌زنی، تأیید، رد، تقویت یا تولید نظریه (بعضاً موقت) می‌شود» (صادقی فسایی و عرفان منش، ۱۳۹۴: ۶۳). در مطالعات علوم اجتماعی، پژوهش‌ها می‌بایست توسط یکی از روش‌های پژوهش در سه بُرد کوتاه^۱ و متوسط^۲ و کلان^۳ هدایت و مدیریت شوند؛ اما آنچه در روش‌شناسی علوم اجتماعی جدای از روش بنیادین و کاربردی^۴ برجسته می‌شود، روش پژوهش اسنادی است که مطالعات جامعه‌شناختی در ادبیات را به سمت خود مایل می‌کند. در این شیوه، محقق سعی دارد تا داده‌های مورد نظر خود را از میان اسناد و نوشته‌ها کشف کرده و به اطلاعات مستخرج را با رویکرد نظری تفسیر و تأویل نماید؛ این شیوه متن و سند را به مثابه‌ی سند مکتوب و نوشتار مؤلف مورد توجه قرار می‌دهد (Mogalakwe, 2006: 222) و این بخش به لحاظ تکنیکی به حوزه‌ی تفسیر نزدیک خواهد شد.^۵ با توجه به این مقدمات، پژوهشی که دارای مبانی نظری منسجم و اصولی است، لاجرم به سمت روش پژوهش درست و کارآمد نیز حرکت خواهد کرد. اما خلأ وجود روشی استاندارد در پژوهش به عنوان یکی از حلقه‌های مفقوده‌ی کتاب «اجتماعیات در ادبیات» بشدت خودنمایی می‌کند، شاید بتوان با مسامحه‌ای کلی، روش پژوهش موسوم به کتابخانه‌ای را که در زیر مجموعه‌ی روش کیفی است بر این اثر اطلاق نمود که بیش از آنکه به هدفمندی در این پژوهش منتج شود، بر اولویت افزایش فیش‌ها و داده‌های اولیه متمرکز بوده است. این خلأ روشی که در ذیل مقوله-ی فقدان نظریه برجسته شده، کتاب را به سمت یک سلسله داده‌های مستخرج از کلیدواژه‌ها سوق داده و متن را بجای

تفسیر در حوزه‌ی اجتماعیات، به نوعی سیاست‌نامه نویسی یا چیزی شبیه به آداب ملوک و رعیت مبدل نموده است و این بی‌روشی در کل اثر به خلق فصل‌هایی چون صحبت حکام، مردم و ترک دنیا، مردم و آینده نگری و ... انجامیده است.

پس با توجه به این اصل که خلأ اصلی در این کتاب را می‌توان فقدان مبانی نظری دانست، می‌بایست روش تحقیق را هم از چهارچوب یک روش مورد تأیید و کارآمد در این حوزه خارج کرد. نبود مبانی نظری از چند حیث در این اثر خودنمایی می‌کند، نخست اینکه همان‌گونه که بیان شد، هدف از کاربست نظریه می‌تواند هدفمندی در جمع‌آوری داده‌ها باشد، بدان معنا که داده‌های متن با توجه به چگونگی ورود به موضوعات در جامعه آماری مشخصی دسته‌بندی شده و نقش می‌گیرد. همین اصل محوری در کتاب اجتماعیات در ادبیات و نبود زاویه دید و دریچه‌ی بحث، پژوهشگر را در جمع‌آوری و دسته‌بندی اطلاعات بشدت دچار شلختگی و سرگردانی کرده و متن در اشتراکات لفظی و تواردها دچار امر مشتبه شده و رویکرد کشکولی در جمع‌آوری و تدوین داده‌ها غلبه پیدا کرده است که همین امر به بحران تکثر در فصل‌ها و از همه مهم‌تر تحمیل فیش‌ها به نگاه و هدف منتج شده است. می‌توان گفت اساساً اشکال مبنایی در مبانی منطقی بحث، پژوهش را به بحران تکثر و عدم ارتباط داده‌ها به‌ویژه در بخش‌های پایانی کتاب کشانده است. نویسنده خود بر این بحران وقوف داشته و در مقدمه کتاب این چرایی این اطلاعات سرگردان و نامرتبط را توجیه می‌کند؛ پاره نوشته‌هایی که آن‌ها را پدیده‌هایی می‌داند که «باید آن‌ها را از دیدگاهی مستقل نگریست» (سجادی، ۱۳۸۷: ۸) اما بیشتر به ثبت فیش‌های متفرقه‌ای می‌ماند که مؤلف از حذف آن معذور بوده و به لطایفی اشتیاق آن را دارد که در جایی ثبت شود. مباحثی در قالب کلمات قصار در نکوهش روزگار، مسأله زن، بلای دروغ، نوش و نیش و برخی نکاتی که به تعبیر ایشان «عبرت آموز و یا شگفت‌انگیز!!!» (همان: ۹) در لابلای متون یافته شده است. نمونه‌ای از این نکات عبرت آموز به زعم نویسنده آن است که «موسی بن جعفر (ع) را هجده پسر و بیست و سه دختر بود. آن حضرت وصیت کرد که دخترانش شوهر نکنند.» (یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۱ به نقل از سجادی، ۱۳۸۷: ۱۳۲) و یا «حلیمه دایه‌ی پیامبر (ص) چون خواست محمد (ص) را با یاران به چرای گوسفندان فرستد: «بامدادان او را روغن مالیدم و چشم او سرمه کردم و جزعی یمانی به گردن او افکندم چشم زخم را» (تاریخ سیستان، ص ۶۶ به نقل از همان: ۱۲۶) و یا «گویند ابومسلم [خراسانی] در ایام سلطه‌ی خویش و در نبردها ششصد هزار کس را دست بسته کشته بود» (تاریخ طبری، ۴۷۱۰ به نقل از همان ۱۲۰) و از این دست گزاره‌ها که بر هیچ مخاطبی فلسفه و علت‌گزینش و ثبت آن در این پژوهش نه مشخص خواهد بود و نه قابل توجیه. اساس و ریشه‌ی این گزاره‌های سرگردان را می‌توان در فقدان روش‌مندی متأثر از خلأ مبانی نظری به‌صورت عینی مشاهده کرد. زمانی که پژوهشگر صرفاً برای تدوین کتابی با موضوع اجتماعیات، مبنای رجوع به داده‌ها را کلیدواژه و کلمه تعریف کرده و هر موضوعی که به امور دنیایی، جنگ، مردم، داد و ستد و... ارتباط اندکی هم داشته در جامعه‌ی آماری خود طبقه‌بندی کند، نتیجه‌ای جز این نخواهد گرفت. زیرا مبانی نظری، نوع ورود و منظر مطالعاتی پژوهشگر را تعریف، ریل‌گذاری و هدفمند خواهد کرد. یعنی مبانی نظری در تأثیر خود بر روش، به سمت اقتضار، محدودیت و تعریف زاویه در گزینش سوژه حرکت کرده و در نهایت با کمترین ریزش در داده‌های مستخرج به نتایج مورد نظر و مفروض در بیان مسأله خواهد رسید. لذا کمتر پژوهش چهارچوب-مندی تجربه شده است که در پایان تحقیق، مجموعه‌ای از فیش‌های ناکارآمد و سرگردان از آن بر جای مانده و پژوهشگر به دنبال مکانی درخور ثبت و چاپ آن باشد.

۴-۳. زبان پژوهش

خلأ مبانی نظری، این پژوهش را بر آن داشته است که این نقصان مبنایی را با برجسته سازی زبان و پناه آوردن به سبک فنی در نوشتار جبران کند؛ بدین معنا که در این تحقیق، زبان علم جای خود را به زبان خطابه داده است؛ به‌گونه‌ای که مخاطب، پیش و بیش از آنکه به دریافت داده‌های علمی در موضوعات مهم اجتماعی موفق شود، خود را با

بازتولید متن ادبی، آن هم با ساختاری نزدیک به قرن ششم و هفتم مواجه می‌بیند. به عنوان نمونه، سجادی در فصل سوم از کتاب اجتماعیات خود، موضوع لزوم عدل و داد را در اخلاق پادشاهان طرح کرده و از نظام بایدها و آمال یک حکومت مورد تأیید دین و اخلاق در عدالت ورزی مواردی را از گستره‌ی متون ادبی و احادیث بیان کرده است. تشکیک جدی در اینکه به چه میزان این بخش مربوط به موضوع کتاب است، در جای خود باقی است، اما خلأ مبانی نظری و عدم استیلای نیروی محوری در جمع آوری اطلاعات، دسته‌بندی و نتیجه‌گیری از داده‌ها، متن او را عاری از سخن نو کرده و به‌ناچار نویسنده در مواجهه با این بحران چنین زبانی را برگزیده است: «توان گفت که قوام و دوام مُلک و رفاه و امنیت جامعه به قضا و قدر الهی متکی است و اگر بنا خلل پذیرد، دیگر ارکان جامعه متزلزل خواهد گشت...» (سجادی، ۱۳۸۷: ۲۵)؛ و یا «ظلم فراگیر است و عدالت از بساط حکومت جباران رخت بر بسته و آثار عدالت چنان کم‌رنگ...» (همان: ۲۹) و از این دست عبارات که در کل نوشتار سجادی بسیار خودنمایی می‌کند. بخشی از این امر برگرفته از تأثیر مستقیم و غیر مستقیم متون کهن در ذهن اوست اما بیشتر به نظر می‌رسد سجادی با این رویکرد، صدای مؤلف را در برابر انتقاد محتمل بر خلأ مبانی و نتایج پژوهشی بلند می‌کند؛ یعنی متصور است که کاربست این ادبیات در نوشتار علمی، در بازه‌ی زمانی‌ای که روند پژوهش‌ها به‌صورت فزاینده‌ای بروز و ساختارمند شده است، نشان از یک مکانیسم دفاعی در برابر یک خلأ محتوایی دارد.

می‌توان گفت شخصیت مؤلف در این برساختی از یک مؤلف انتزاعی است که او را به سمت بازآفرینی متن‌هایی با سبک نوشتاری فنی نزدیک کرده است و محتمل است که تأثیر متون کلاسیک بر ذهن و زبان او مؤثر باشد، اما در نهایت آنچه از منظر مخاطب در مواجهه با این رویکرد زبانی برداشت می‌شود، چیزی جز برجسته‌سازی زبان در مقابل ضعف محتوایی نیست. همین نوشتار را می‌توان در زمینه و جایگاه خود تا حدودی بی‌نقص از نظر ساختار نگارشی و نشانه‌گذاری‌ها دانست و تا حدودی مقبولیت آن را در فرم ویرایشی تأیید کرد، اما در کارآمدی و ارتباط آن با زمینه و رسالت این کتاب، به هیچ روی موجه و مقبول نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

کتاب «اجتماعیات در ادبیات» نوشته‌ی علی محمد سجادی از دو منظر اساسی دارای اشکال است: الف) فقدان مبانی نظری ب) خلأ روش تحقیق علمی است. این امر در پژوهش حاضر برگرفته از عدم اعتماد و قرائت سوبیه‌دار مؤلف از گفتمان نقد و نظریه معاصر است. نگاه سنت‌گرای سجادی به ادبیات در کنار جبهه تقابلی او در برابر موضوعات و مفاهیم جدید، ورود او را به حوزه‌ای از مباحث جدید در جریان نقد آثار ادبی دچار چالش جدی می‌کند. سجادی سعی داشته است که با دسته‌بندی ابتدایی و غیر کارآمد از تقابل حاکم و رعیت، به نگاهی جامعه‌شناختی در ادبیات دست یابد که این اتفاق به خلاف انتظار مخاطب، بیشتر سوبیه‌ی متن را به ساحتی تعلیمی و اخلاقی سوق داده است. برخی داده‌های متن در خلال فصول می‌توانست با هدفمندی صحیح و خوانشی مبتنی بر مبانی درست، به تحلیل‌های مستند و قوی ختم شود اما آشفتگی در چینش، فقدان مبانی در کاربست آن و عدم تمرکز بر اصول واحد در این پژوهش، آن اطلاعات را به فیش‌های سرگردان مبدل کرده است. از سوی دیگر روش تحقیق در این کتاب را که به‌صورت توسعی کتابخانه‌ای و اسنادی می‌توان شناخت با روش‌های علمی کارآمد در تحلیل اجتماعیات در متون ادبی فاصله داشته و پژوهشگر به‌واسطه‌ی نگاه سنت‌گرای خود از آن محروم مانده است.

از سوی دیگر، بخش‌بندی و تعریف فصول در این کتاب مبتنی بر پژوهش‌های علمی نیست و سجادی با اعمال نوعی نگاه معرفتی بر داده‌هایی که می‌توانست کاربستی علمی داشته باشد، چینش و نتیجه‌ی اثر را از اعتبار خارج کرده است. همین امر در حوزه‌ی فرم، زبان علم او را به‌صورت ویژه زیر ذره بین خواهد برد؛ زیرا سجادی بدون توجه به مبانی پژوهش در دوره معاصر و عدم پذیرش جریان‌های نو در امر تحقیق، از زبانی در نوشتار علمی خود بهره برده است که ردپای آن را در آثار قرن پنجم و ششم هجری می‌توان مشاهده کرد. اینکه دایره‌ی داده‌های متنی او از این دوره نیز

تجاوز نمی‌کند، گویای آن است که مؤلف در گستره‌ی مطالعاتی از این حیطة پا فراتر نگذاشته و متن او نوعی بازسازی نوشتار همان بازه‌ی زمانی است. در مجموع می‌توان کتاب «اجتماعیات در ادبیات» را نوعی متن تعلیمی با نگاهی سنتی دانست که در بستر بایدها و تحقق جهان آرمانی آن هم از نوع منسوخ و تاریخ گذشته سیر خواهد کرد.

منابع

- آبرامز، ام. اچ و جفری گالت هرهم (۱۳۸۷)، فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، سعید سبزیان، تهران: رهنما.
- آلبرو، مارتین (۱۳۷۸)، مقدمات جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- برگر، پیتر و توماس لاکمن (۱۳۷۵)، ساخت اجتماعی واقعیت (رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت)، فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۲)، استراتژی‌های پژوهش اجتماعی، هاشم آقابیک‌پوری، تهران: جامعه‌شناسان.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۵۳) تکمله و ترجمه‌ی تاریخ طبری، ج ۱، تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
- بیرو، آلن (۱۳۶۷)، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیهان.
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۰)، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، قم: کتاب فردا.
- (۱۳۹۲)، نظریه و فرهنگ: روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی، راهبرد فرهنگ، دوره ۶، شماره ۲۳.
- ترنر، جانانان (۱۳۷۸)، مفاهیم و کاربردهای جامعه‌شناسی، محمدعزیز بختیاری و محمد فولادی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۵)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، جلد ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی.
- سجادی، جعفر (۱۳۸۰)، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سجادی، علی محمد (۱۳۸۷) اجتماعیات در ادبیات، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صادقی فسایی، سهیلا و ایمان عرفان منش (۱۳۹۴)، مبانی روش‌شناختی، پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی، مورد مطالعه: تأثیرات مدرن شدن بر خانواده ایرانی، مجله راهبرد فرهنگ، شماره ۲۹.
- عسگری حسنکلو، عسگر (۱۳۸۷)، سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات، ادب پژوهی، دوره ۱، شماره ۴.
- فولادی، محمد (۱۳۹۳)، جایگاه و قلمرو پژوهش کیفی، نقد و بررسی، عیار پژوهش در علوم انسانی، سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۸.
- کارول، نوئل (۱۳۹۳)، درباره‌ی نقد، گذری بر فلسفه‌ی نقد، صالح طباطبایی، تهران: نشر نی.
- وثوقی، منصور و علی اکبر نیک‌خلق (۱۳۷۷)، مبانی جامعه‌شناسی، تهران: خردمند.
- ولک، رنه و اوستن وارن (۱۳۸۱) نظریه‌ی ادبیات، ضیا موحد و پرویز مهاجر، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- هالت، کریستین. ای (۱۳۷۹)، پژوهش و پژوهش نویسی‌نامه، خلیل میرزایی و مالک میرهاشمی و حمیدرضا فاطمیپور، تهران: نشر روش.

Mogalakwe, M. (2006). The Use of Documentary Research Methods in Social Research., *African Sociological Review*. Volume 10. pp 221-230.

□ Michel Foucault

□□ Richard Rorty

□□□ "بیننده کتاب ما بداند که بنای من در آنچه آوردم و گفته ام بر راپیان بوده است نه حجت عقول و استنباط نفوس، به جز اندکی، که علم اخبار گذشتگان به خبر و نقل به متأخران تواند رسید، نه استدلال و نظر، و خبرهای گذشتگان که در کتاب ما هست و خوانند عجب داند یا شنونده نپذیرد و صحیحی نداند، از من نیست بلکه از ناقلان گفته ام و همچنان یاد کرده ام". (بلعمی، ۱۳۵۳: ۶)

□□. Theoretical Framework

- . پژوهش هایی که معطوف به موارد تجربی با وسعت و سیطره محدود است؛ پژوهش هایی از این دست صرفاً در حوزه‌های محدود و کوچک عملیاتی شده و کمتر در معطوف به مباحث نظری است.
- . رسالت این بُرد متویط در ارائه مفاهیمی تا حدودی انتزاعی است که بتواند ساز و کارهای اجتماعی را در بستری از واقعیت اجتماعی وارد کند.
- . پژوهشگر در این سطح، متکی بر مبانی نظری است و سعی در تحلیل عمده مسایل اجتماعی و تاریخی داشته و به مختصات اجتماعی و تاریخی دوره‌ها می‌پردازد.
- . روش شناسی کاربردی، روش کاربرد یک نظریه علمی در حوزه‌های معرفتی مرتبط با آن نظریه را شناسایی می‌کند (پارسانیا، ۱۳۹۲: ۱۰) و حال آنکه روش شناسی بنیادین ناظر به روشی است که نظریه در مسیر آن تولید می‌شود. پس روش شناسی بنیادین مجموعه مبانی و اصول موضوعه‌ای که نظریه علمی براساس آنها شکل می‌گیرد، چارچوب و مسیری را برای تکوین علم پدید می‌آورد که از آن با عنوان روش شناسی بنیادین می‌توان یاد کرد. (همو، ۱۳۹۰: ۷۵)
- . در این خصوص رجوع شود به مقاله‌ی «مبانی روش‌شناختی، پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی، مورد مطالعه: تأثیرات مدرن شدن بر خانواده ایرانی» از سهیلا صادقی فسایی و ایمان عرفان منش.